

## بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی

احمد رنجبر<sup>۱</sup>

محمد صادق خادمی<sup>۲</sup>

### چکیده

اخلاق، علم تهذیب نفس و یکی از شعب حکمت عملی است که به انسان می آموزد تا در عمل و با اراده خویش و به دور از هرگونه هوی و هوس و تقلید کورکورانه، به راه مستقیم قدم گذارد و سعادت خویش را تضمین نماید. هدف اصلی علم اخلاق این است که انسان بتواند با عمل به فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی، از حسیض مرتبه بهایم به اوج مقام انسانی خویش یعنی، اشرف مخلوقات نایل شود. «تواضع» یکی از صفات پسندیده اخلاقی است که در آیات، احادیث و متون نظم و نثر ادب فارسی، به رعایت آن، بسیار سفارش شده و نیز صفت مقابل آن یعنی «تکبر» بسیار مورد نکوهش واقع شده است. اهمیت و جایگاه «تواضع و تکبر» در آموزه های اخلاقی و دینی، مسلمان بودن و تأثیر پذیری شعر صائب از قرآن و معارف اسلامی، ضرورت انجام این مقاله را آشکار می سازد.

محمد علی صائب تبریزی، در دیوان اشعار خود، ابیاتی را با ظرافتی خاص و مضامینی بدیع و زیبا برای تبیین دو صفت «تواضع و تکبر» می آورد. نگارنده مقاله، ضمن تعریف واژه های «تواضع و تکبر» و بیان جایگاه آن ها در آموزه های دینی، به بررسی هر یک از صفات مذکور در اشعار صائب می پردازد و میزان توجه شاعر به این صفات اخلاقی را نشان می دهد. این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش است که آموزه های اخلاقی «تواضع و تکبر» چه جایگاه و کاربردی در دیوان صائب دارند و نیز شاعر در تبیین دو صفت اخلاقی مذکور، تاچه اندازه از آموزه های قرآنی و دینی تأثیر پذیرفته است؟

**کلید واژه ها:** اخلاق، تواضع، تکبر، آموزه های قرآنی و دینی، صائب تبریزی

۱- استاد دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی sadegh.khademi171@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۲/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

## مقدمه

بخش اعظمی از ادبیات فارسی را ادب تعلیمی تشکیل می دهد. قسمت مهمی از ادبیات تعلیمی ما را اشعاری به وجود آورده اند که مضامین اصلی آن ها، تعلیم اخلاقی است. در عصر صفوی که یکی از دوره های شعر تعلیمی است، ظهور دولت مذهبی، عاملی بود که سبب اهمیت و درخشش این نوع ادبی شد.

در متون نظم و نثر ادب فارسی، نکات اخلاقی بسیاری نهفته است که معرفی و شناساندن آن ها، به آحاد جامعه، امری ضروری و حیاتی است. شاعران و نویسندگان بسیاری از قبیل فردوسی، ناصر خسرو، سعدی، پروین اعتصامی، امیر عنصر المعالی و ... در آثار خود، از موضوعات اخلاقی سخن گفته اند. از میان شاعران پیشین، صائب تبریزی، آنگونه که باید، شناخته نشده است. وقتی از او نام می بریم تصوّر بر این است که صائب، صاحب اشعاری مغلق، پیچیده و دیر یاب است در حالی که اشعار دشوار و دیریاب او، بخش اندکی از دیوانش را تشکیل می دهد.

سؤال اصلی، این است که آیا صائب، شاعری اخلاق گرا است؟

صائب، از شاعرانی است که کمتر به مضامین اخلاقی اشعار او توجه شده است. پیروی از ملکات اخلاقی در دیوان صائب، گسترده است و همه آن ها به زبانی گفته شده است که دریافتش دشوار نیست. «بعضی ابیات غزل های صائب، شاهکار ذوق و اندیشه اوست. در بیشتر این گونه ابیات، شاعر، لطیف ترین نکات اخلاقی را به کمک امثال \_ امثالی که از جزئیات زندگی جاری گرفته است \_ روشن می کند. بیهوده نیست که بسیاری از این ابیات، زبانزد عامه شده و حکم امثال سایر را یافته است». (دریاگشت، ۱۳۷۱، ۸۰) ابیات موجود در دیوان صائب که مبتنی بر فضایل و رذایل اخلاقی (بالغ بر ۳۵۰۰ بیت) است و نگارنده مقاله، این ابیات را استخراج نموده و در پایان نامه خود تحت عنوان «مبانی اخلاقی در دیوان صائب تبریزی» آورده است، خود، گواه ومدّعیایی است که صائب، شاعری اخلاق گرا است. وی با بهره گیری از

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۱۱۱۱۱

فرهنگ و معارف قرآنی و اسلامی و خلق مضامین نو و به خصوص با استفاده از تمثیل و اسلوب معادله و دیگر علوم بلاغی، مهارت خود را در بیان تعالیم اخلاقی به نمایش می گذارد. «صائب در انواع سخن دست دارد. او مخصوصاً در تمثیل ید بیضا می نماید. اختصاص دیگر صائب به ایراد نکته های دقیق اخلاقی و عرفانی در اشعار خویش است و این کار به غزل های او شکوه و جلوه ای خاص می بخشد». (صفا، ۱۳۶۴، ۵ / بخش ۲، ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰).

«در میدان اخلاق و تأملات اجتماعی، صائب، غنی است و نکته های ارزنده و عبرت انگیز فراوان دارد تا جایی که می توان مجموعه آن ها را، آینه عصر صائب و بازتاب اندیشه اش دانست». (دشتی، ۱۳۵۵، ۲۱۲)

در آموزه های دینی و اخلاقی، به رعایت تواضع و پرهیز از تکبر، بسیار سفارش شده و از این صفات، به عنوان عواملی تأثیرگذار در سعادت و خُسران دنیوی و اخروی انسان، یاد شده است. لذا، اهمیت و ضرورت تبیین کاربرد و جایگاه این دو صفت در دیوان صائب، آشکار می گردد.

در نگارش مقاله، اساس کار، شش جلد دیوان صائب تبریزی به کوشش محمد قهرمان، بوده و مفاهیم اخلاقی «تواضع و تکبر» بر اساس تعاریف و ذکر مصادیق، توصیف و تحلیل شده اند.

### پیشینه تحقیق

بسیاری از محققان و صائب شناسان، در نوشته هایشان به وجود مضامین اخلاقی فراوان در دیوان صائب، اشاره دارند، اما تاکنون اثر مستقلی که صرف به این بحث پرداخته باشد، به زیور طبع در نیامده است و این مقاله، به همین موضوع می پردازد و با استناد به مصادیق «تواضع و تکبر»، فرضیه خود را به اثبات می رساند.

### سبک هندی

از اواخر قرن یازدهم همگام با دگرگونی های سیاسی و اجتماعی و تمرکز قدرت سیاسی (در اصفهان) در شعر نیز دگرگونی هایی پیدا شد. این دگرگونی در شعر کسانی چون نظیری نیشابوری (۱۰۲۱ ه. ق)، ظهوری ترشیزی (۱۰۲۵ ه. ق) طالب آملی (۱۰۳۶ ه. ق) و پیش از آنان در

شعر عرفی شیرازی (۹۹۹ ه. ق) بیشتر ظهور یافت و در شعر کلیم کاشانی (۱۰۶۱ ه. ق) و صائب به اوج رسید، چنان که مجموع ویژگی های این دگرگونی، طرزی تازه و خاص به شمار رفت و بعدها «سبک هندی» نام گرفت، در حالی که آفرینندگان این شیوه جدید، همگی از ایران برخاسته و در این سرزمین پرورش یافته بودند و نیز از شعر شاعران ایرانی، اثر پذیرفته بودند. (انوری، ۱۳۷۰، ۲۲ و ۲۳)

ایجاز، باریک اندیشی، مضمون یابی، خیال پردازی، تصویر آفرینی و سادگی لفظ، از ویژگی های اصلی این سبک است. انوری معتقد است که صائب، این شیوه را به کمال رسانید و علاوه بر آن، تمثیل یا معادله سازی و حسن تعلیل را به راهی تازه انداخت و شعر را با اخلاق و عرفان و زندگی پیوندی نو داد. (همان، ۲۳)

بدون تردید، شکار مضمون، یکی از وجوه اشتراک سراینندگان سبک هندی است. «دو قهرمان سبک هندی، صائب و بیدل، در این میدان از هم جدا می شوند. بیدل، صوفی و عارف است و گفته های وی، خواه غزل یا مثنوی و رباعی، عرصه تکاپوی افکار لاهوتی اوست اما صائب که در ابداع مضمون بر وی پیشی می گیرد، ملاحظات اخلاقی و اجتماعی فزون تر دارد.» (دشتی، ۱۳۵۵، ۱۱۷)

### ادبیات تعلیمی چیست؟

پیش از آن که به شیوه صائب در تبیین آموزه های اخلاقی بپردازیم، لازم است «ادبیات تعلیمی» را تعریف کنیم. ادبیات تعلیمی، نوشته ها و آثاری است که در آن ها، عمل به فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی، به شیوه ای هنرمندانه، آموزش داده می شود. در بین آموزه های اخلاقی، «تواضع» و صفت مقابل آن، یعنی «تکبر» جایگاه خاصی دارند و در زندگی فردی و اجتماعی انسان، نقش مهمی را ایفا می نمایند و به همین دلیل، این مضامین، در ادب منثور و منظوم فارسی مطرح و در قالب هایی زیبا و با ظرافت هایی خاص بیان گردیده اند. امروز وقتی از ادبیات تعلیمی سخن می گوئیم، منظور ادبیات تعلیمی در معنای عام<sup>۲</sup> است.

ناصر خسرو با سرودن قصاید طولانی در وعظ و حکمت، و بیان اعتقادات دینی و انتقادهای سخت اجتماعی از مشهورترین شاعران، در قلمرو شعر تعلیمی است. حدیقه الحقیقه سنایی، مخزن الاسرار نظامی، مثنوی مولوی، بوستان سعدی و نیز تک بیت هایی از دیوان صائب از زیباترین و پرمعناترین اشعار تعلیمی هستند که در آن‌ها از داستان و حکایت و تمثیل برای بیان مفهوم استفاده شده و به شیوه پند و اندرز مستقیم و غیر مستقیم است. آثار منثور نیز به ادبیات تعلیمی پرداخته‌اند و نمونه‌هایی مثل قابوسنامه، گلستان سعدی، سیاست‌نامه و ... پدید آمدند اما در حوزه شعر، نمونه‌هایی هنری تر، والا تر و درخشان تر از این نوع ادبی را می‌توان دید.

### شیوه صائب در تبیین آموزه های اخلاقی

در زبان و ادب فارسی، آموزه های اخلاقی به چهار شیوه بیان شده است.

۱- «اخلاق فیلسوفانه»: در این روش، فضیلت‌ها براساس اعتدال و دوری از افراط و تفریط است. مانند آثار خواجه نصیرالدین طوسی.

۲- «اخلاق عارفانه»: در این روش، فضایل، وسیله ای برای رسیدن به مقامات عرفانی است. مثل آثار سنایی، عطار، مولوی و جامی.

۳- «اخلاق دینی و انسانی»: در این روش، آموزش اخلاق، براساس کتاب و سنت و روش پیشوایان است و فضایل اخلاقی برای کسب سعادت اخروی است. مانند آثار فردوسی و سعدی.

۴- «ادبیات تعلیمی»: در این روش، آموزه های سه شیوه پیشین به زیباترین بیان و به شکل نظم و نثر ارائه می‌گردد.

شاعر و ادیب از سه شیوه اول، بی بهره نیست اما با استفاده از شیوه چهارم یعنی زبان ادبی و زیبایی شناسی، تصاویری جاویدان خلق می‌کند.

باتوضیح فوق، درمی‌یابیم که صائب در تبیین آموزه های اخلاقی، اخلاق دینی و انسانی را در قالب ادبیات تعلیمی ارائه می‌کند.

## تواضع و تکبر، فضیلت و رذیلت اخلاقی

واژه « تواضع » دلغت یعنی افتادگی، شکسته نفسی. در اصطلاح، آن است که شخص، خود را از کسانی که در جاه از او نازل تر باشند مزیتی ننهد. اهل اشارت گفته اند: کوچک ساختن نفس است ( در عین شناختن نفس ) و بزرگ داشتن نفس است به ارجمندی توحید. (دهخدا، ۱۳۷۳، ۵ / ۶۲۱۱) در کتاب «جامع السعادات» آمده است: « تواضع یعنی شکسته نفسی که مانع شود آدمی خود را برتر و بالاتر از دیگری ببیند ». (مجتبوی، ۱۳۶۶، ۱ / ۴۳۷) تکبر عبارت است از: «حالتی که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد». (نراقی، ۱۳۸۸، ۲۸۴)

## جایگاه تواضع و تکبر در آموزه های دین

بندگان شایسته خداوند، صفات پسندیده بسیاری دارند، اما وقتی که خداوند آن ها را بیان می کند، اولین صفت، تواضع است. قرآن، در آیاتی به تواضع و فروتنی امر کرده و در آیاتی که در نکوهش تکبر و نهی از آن آمده، در واقع به تواضع، سفارش نموده است. خداوند در صفت تواضع می فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (الفرقان، ۶۳). و بندگان (خاص) خدای رحمان آنان هستند که بر روی زمین به تواضع و فروتنی راه روند و هر گاه مردم جاهل به آن ها، خطاب (عتابی) کنند با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهند. قرآن کریم وقتی می خواهد تکبر بعضی افراد را توصیف کند می فرماید: «ثَانِي عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ ...» (الحج، ۹) با تکبر و نخوت از حق اعراض کرده تا خلق را از راه خدا گمراه گرداند. چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری باشد.

صائب، شاعری مسلمان است و بالطبع در دیوان اشعار خود در بیان دو صفت تواضع و تکبر از آموزه های دینی، بهره جسته است. کبر از بزرگ ترین صفات رذیله است و آفت آن، بسیار است و چه بسیارند از خواص و عوام که به خاطر این صفت، هلاک گشته اند. این صفت رذیله، حجاب بزرگی است که آدمی را از وصول به مرتبه فیوضات محروم می

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۱۵۱۱۱

سازد و مانع کسب اخلاق حسنه می گردد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «يَطْبَعُ اللهُ عَلَي كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (المؤمن، ۳۵) خداوند بر دل هر متکبر ستمکاری، مهر شقاوت می زند و می فرماید: «أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (النحل، ۲۳) به درستی که خداوند تکبرکنندگان را دوست ندارد. و می فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ» (الاعراف، ۱۴۶) من، آنان را که تکبر می ورزند از آیات رحمتم روی گردان می سازم.

### بخش اول: تواضع

صائب، انسان ها را به تواضع و خاکساری، سفارش می کند و برای آن، آثار و نتایج مهمی را برمی شمارد. وی در این رهگذر با استفاده از تشبیه، حسن تعلیل، اسلوب معادله و تمثیل و با تعبیر گوناگون و تصویر آفرینی های زیبا، تواضع را موجب کمال حقیقی و اقتدار می داند و هیچ قدرت و کمالی را بالاتر از خاکساری نمی شمارد.

نیست بر بالای دست خاکساری هیچ دست خشت خُم می نوشد اول، باده سرخوش را (صائب، ۱ / ۴۱)

می توان ز افتادگی بردن به ساق عرش، راه دولت پابوس روزی می شود خلخال را (همان، ۵۸)

آدمی هر چند باشد در هنر کامل عیار خویش را کامل ندانستن کمال دیگر است (همان، ۲ / ۵۰۲)

فروتنی است دلیل رسیدن کمال که چون سوار به منزل رسد پیاده شود (همان، ۴ / ۱۹۱۷)

ماه از شکستگی به تمامی رسیده است غافل مشوز حُسن مآل شکستگی (همان، ۶ / ۳۳۹۳)

گاه تصوّر می شود که تواضع، انسان را خوار و کوچک می کند، در حالی که این، یک برداشت نادرست است. صائب معتقد است که تواضع، او را پادشاه وقت خویش کرده است و بی ارزش ترین چیزها را برای او، با ارزش ترین چیزها ساخته است.

خاکساری پادشاه وقت خویشم کرده است  
از سفالی کاسه فغفور می سازد مرا  
(همان، ۱ / ۶۶)

خاکساری پیش ما از مُلک چین بالاتر است  
آب از ظرف سفالین می خورد فغفور ما  
(همان، ۱ / ۱۲۸)

نیست ممکن هیچ کس ز افتادگی نقصان کند  
قطره چون از چشم ابر افتاد گوهر می شود  
(همان، ۳ / ۱۳۱۹)

تواضع، عزت آفرین است. هر گاه کلمه ای در متن کتاب نوشته نشود و اصطلاحاً از متن کتاب بیفتد، آن را در حاشیه کتاب می نویسند و بدین ترتیب، کلمه افتاده، مورد توجه خواننده واقع می شود. صائب از این تصویر استفاده می کند و اظهار می دارد که انسان هرگاه در مجلس و جمعی، افتادگی و تواضع نماید، مورد توجه و عنایت قرار گرفته و سرافراز می گردد عزت از افتادگی خیزد که باشد در کنار جای از افتادگی، حرف کتاب افتاده را  
(همان، ۱ / ۱۰۴)

پایه عزت، بلندی گیرد از افتادگی  
از قلم چون حرفی افتد در کنارش جا دهند  
(همان، ۳ / ۱۲۷۵)

گهر از ته نشینی یافت صائب! این سرافرازی  
سبک قدری چو کف، لازم بود بالانشینی را  
(همان، ۱ / ۲۲۳)

صائب، با استفاده از تمثیل و اسلوب معادله اظهار می دارد که گوهر با قرار گرفتن در ته دریا و دانه با جای گرفتن در زمین پست، همچنان با ارزش هستند و در مقابل آن ها، کف با این که بر روی آب می آید، بی ارزش است و نیز تیر که به اوج می رود، سرانجامی جز سقوط ندارد. پس، نتیجه تواضع، عزت و ارزشمندی و پیامد تکبر، ذلت و خواری است



افتادگی برآورد از خاک، دانه را گردنکشی به خاک نشانده را  
(همان، ۱ / ۳۶۳)

صائب، از آرایه حسن تعلیل استفاده می کند و با تعبیری زیبا و شاعرانه، افتادگی قطره کوچک و ناچیز شبنم رادر مقابل آفتاب عظیم و بلند مرتبه، وسیله عروج و پیوستن شبنم به خورشید و نیل به کمال می داند. او با این تصویرسازی، به مخاطب می گوید که تواضع، مقدمه سر بلندی و کمال است.

افتاده شو که از پر و بال فتادگی شبنم به آفتاب درخشان رسیده است  
(همان، ۲ / ۹۷۸)

مگذر از افتادگی صائب! که خورشید بلند شبنم افتاده را در دیده خود جا دهد  
(همان، ۳ / ۱۳۳۶)

شبنم به آفتاب رسید از فروتنی از عجز هیچ نقص به کامل نمی رسد  
(همان، ۴ / ۱۹۶۹)

صائب با آوردن استعاره مکنیه، تواضع و افتادگی را چون پرنده ای می داند که شبنم، با بال و پرآن، از حوض زمین به اوج آسمان رسیده است. پس به انسان، توصیه می کند که اگر می خواهی از این دنیای فرودین رهایی یابی و به مراتب اعلی برسی، تواضع و فروتنی، پیشه کن.

افتادگی گزین که از این خاکدان پست شبنم به آفتاب از این بال و پر رسد  
(همان، ۴ / ۱۹۶۳)

افتادگی گزین که به این کرسی بلند شبنم قدم گذاشت، به خورشید یار شد  
(همان، ۴ / ۱۹۷۳)

شبنم به آفتاب رسید از فروتنی افتاده شو مگر تو هم از خاک، بر شوی  
(همان، ۶ / ۳۳۹۳)

صائب مؤکد سفارش می کند که با فروتنی و تواضع می توان از پایین ترین مقام و مرتبه به بالاترین مقام و مرتبه دست یافت.

شب‌نم به آفتاب رسید از فتادگی      بنگر که از کجا به کجا می توان شدن  
(همان، ۶ / ۳۰۹۱)

آن که تواضع می کند بسیار عزیز می گردد مانند شب‌نم که با افتادگی، آن قدر نزد خورشید عزیز می گردد تا این که پا بر چشم خورشید می گذارد. «پابرچشم آفتاب گذاردن» کنایه از به اوج و کمال رسیدن و «چشم آفتاب» استعارهٔ مکنیه از نوع اضافهٔ استعاری است.

از عزیزی می گذارد پا به چشم آفتاب      هر که گیرد همچو شب‌نم از هوا افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۲)

داد شب‌نم را درین بستان سرا چون مردمک      در حریم دیدهٔ خورشید جا، افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۳)

صائب، ضمن تعریف و تمجید از خود، به استادی سعدی در سخن و تتبع از او، اعتراف می کند.

در این ایام شد ختم سخن بر خامهٔ صائب      مسلم بود اگر زین پیش بر سعدی شکر خایی  
(همان، ۶ / ۳۳۰۹)

در بیت زیر، می بینیم که سعدی، تمثیل «شب‌نم و آفتاب» را پیش از صائب، در اشعار خود، بارها به کار برده است.

چون شب‌نم او فتاده بدم پیش آفتاب      مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم  
(سعدی، ۱۳۶۶، ۵۴۹)

در ادبیات عرفانی، «دریا» نماد کمال حقیقی است. صائب، حباب ناچیز را می بیند که چگونه در امواج دریا می شکند و دریا را با همهٔ عظمتش، در آغوش می کشد و با آن، یکی می شود. او با بیان این تمثیل، به انسان توصیه می کند که تواضع و فروتنی، پیشه کن تا به کمال حقیقی برسی. هنر صائب این است که از یک واژه، مضامین متنوع و گاه متضاد می سازد، مثل در بیت زیر، واژهٔ «حباب» تمثیل «تواضع» است و همین واژه، در بخش دوم، نماد و تمثیل «تکبر و

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۱۹۱۱۱

خودبینی» است. «این روش صائب را اصطلاح «تغییر زاویه دید» می نامند و آن را از ویژگی های شعر سبک هندی می شمارند». (محمدی، ۱۳۷۴، ۱۳۰)

شکسته تا نشوی چون حباب هیهات است که همچوموج، کشی در کنار دریا را  
(صائب، ۱، ۲۸۸)

تمثیل «قطره» و «گوهر» در دیوان صائب، بسیار چشمگیر است و تنوع خاصی دارد. او قطره ناچیز و حقیر را می بیند که باقرار گرفتن در دهان صدف، به گوهری گرانبها تبدیل می گردد. از این رو، خاکساری و تواضع را اکسیر عالم و وسیله اعتلاء و سرافرازی می شمارد.

صائب! از افتادگی مگذر که ابر نو بهار قطره را گوهر به اکسیر تنزل کرده است  
(همان، ۲، ۵۷۲)

می شود هر کس به مقدار تواضع، سربلند قطره ناچیز، گردد گوهر از افتادگی  
(همان، ۶، ۳۲۶۰)

نیست اکسیری به عالم بهتر از افتادگی قطره ناچیز گردد گوهر از افتادگی  
(همان، ۶، ۳۲۶۳)

سعدی، خداوند زبان فارسی، تبدیل قطره به مروارید را چهار قرن پیش از صائب بیان کرده و آن را نتیجه فروتنی دانسته است:

یکی قطره باران زابری چکید که جایی که دریاست من کیستم؟  
خجل شد چو پهنای دریا بدید چو خود را به چشم حقارت بدید  
گر او هست حقاً که من نیستم سپهرش به جایی رسانید کار  
صدف در کنارش به جان پرورید بلندی از آن یافت کاو پست شد  
که شد نامور لؤلؤی شاهوار تواضع کند هوشمند گزین  
در نیستی کوفت تا هست شد زند شاخ پر میوه سربرزمین  
(سعدی، ۱۳۷۵، ۲۳۸)

هما، پرنده ای افسانه ای است که گویند استخوان می خورد و جانوری را نمی آزارد و بر سر هر کس سایه افکند، پادشاه شود و در افسانه ها بسیار از او نام برده اند، از جمله به این صورت که در شهر ها و ممالک هنگام انتخاب پادشاه، این مرغ را به پرواز در می آورده اند و بر سر هر کس می نشست، او را پادشاه می کردند.

صائب ضمن اشاره به این باور افسانه ای، می گوید که افتادگی و تواضع چون سایه هما، انسان را از همگان، برتر می سازد.

چون سایه هما که فتادن عروج اوست      ز افتادگی زیاده شود اعتبار ما  
(صائب، ۱، ۳۷۱)

معراج اعتبار به قدر فتادگی است      از سایه است رتبه بال هما  
(همان، ۴، ۲۰۳۷)

از تواضع، دولت افزایش سعادت مند را      خوش بود چون سایه از بال هما، افتادگی  
(همان، ۶، ۳۲۶۲)

صائب بر این امر واقف است که انسان، در هر موقعیت و مقام عالی که باشد اگر تواضع و خاکساری ننماید به عزت و سربلندی دست نمی یابد.

بی تواضع ممکن نیست سرفرازی یافتن      سوی خود این گوی بی چوگان کشیدن مشکل است  
(همان، ۲، ۵۲۷)

غبار دامن صحرای خاکساری شو      که تاج رفعت از این رهگذر توانی یافت  
(همان، ۲، ۹۰۳)

ز افتادگی به پله عزت توان رسید      بوی گل پیاده بود بر صبا سوار  
(همان، ۵، ۲۲۷۳)

پله افتادگی را سرفرازی در قفاست      چند روزی در زمین خاکساری دانه شو  
(همان، ۶، ۳۱۵۱)

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و کبر» در دیوان صائب تبریزی ۲۱۱۱۱

صائب می داند که تواضع، به انسان، اعتبار معنوی می بخشد. به همین دلیل بر خلاف دیگران که از خداوند اوج اعتبار مادی و دنیایی را می طلبند، او بر کسب صفت فروتنی، اصرار و پافشاری می کند و آن را از خداوند، گدایی می کند.

دیگران گر از خدا خواهند اوج اعتبار می کند در یوزه صائب از خدا، افتادگی (همان، ۶، ۳۲۶۲)

صائب در بیت زیر انسان های متواضع را به دانه هایی و افراد گرانقدر را به سنگ آسیا، تشبیه می کند و توصیه می کند که اگر می خواهی سعادت مند گردی در برابر انسان های صاحب مقامات علمی و معنوی، تواضع و فروتنی کن همچنان که دانه ها با تسلیم شدن در برابر سنگ آسیا، رو سفید (اشاره به آرد شدن) از آن بیرون آمدند.

با گرانقدران تواضع کن که بر می آورد دانه ها را رو سفید از آسیا، افتادگی (همان، ۶ / ۳۲۶۳)

ژرف نگری در پدیده های طبیعت و تأمل و تعمق در آن ها از ویژگی های شعر صائب است. او خورشید را چون چراغی می بیند که نور آن بر زمین افتاده است و در حالی که لگد مال انسان ها می گردد همچنان با شکوه و ارزشمند است.

خاکی نهاد باش که نور چراغ مهر هر چند پایمال شود پایمال نیست (همان، ۲ / ۱۰۱۰)

او نیز زلف را می بیند که با فرو هشتن و افتادگی، به کمر دست یافته است، بنابراین تأکید می کند که می توان با تواضع، کامیاب شد.

افتادگی چرا نکند کس شعار خویش؟ زلف از افتادگی به کمر دست یافته است (همان، ۲ / ۹۶۶)

صائب با آوردن استعاره مکنیه (پله معراج)، بیان می دارد که اظهار بندگی در برابر خدا، انسان را به مقام والای آزادگی می رساند، چنین انسانی با خاکساری و تواضع، پله های معراج و سربلندی را طی می کند.

رتبه آزادگی در بندگی پوشیده است      پلئه معراج در افکندگی پوشیده است  
(همان، ۲ / ۵۹۱)

« چون خورشید سر از چرخ چهارم گذرانند » کنایه از به بالاترین مقام رسیدن است. صائب، حتی اگر چون خورشید از آسمان چهارم بگذرد همچنان بر خاکساری و تواضع در روی زمین حسرت می برد. به نظر صائب، مقام تواضع، بسیار والاتر و رفیع تر از آسمان چهارم است.

گر سر صائب چو مهر از چرخ چارم بگذرد      حسرت روی زمین بر خاکساری می برد  
(همان، ۳ / ۱۱۵۱)

دانه در خاک فرو می رود و پس از مدتی از خاک می روید و سر به سوی آسمان می گذارد. صائب با این تصویر سازی، انسان را به خاکساری و فروتنی دعوت می کند.

پلئه نشو و نمای دانه در افتادگی است      وقت مستی خوش که زیر پای خُم غلطیده ماند  
(همان، ۳ / ۱۲۱۱)

برومندی نصیب خاکساران می شود صائب!      نگردد سبز تا در خاک چندی دانه نشیند  
(همان، ۳ / ۱۵۴۱)

دانه بهتر در زمین نرم بالا می کشد      سرفرازی بیشتر چون خاکساری بیشتر  
(همان، ۵ / ۲۲۲۷)

خاکساری اهل دل را پلئه نشو و نماست      دانه هیهات است گردد بی وجود خاک، سبز  
(همان، ۵ / ۲۳۰۰)

« به اعتقاد قدما، ذراتی که در هوا سرگردانند به طرف خورشید صعود کرده، جذب آن می شوند و در زبان شاعران، رقص کنان به طرف خورشید می روند ». (شمیسا، ۱۳۷۷، ۱ / ۵۰۷) « خورشید به پندار منجمان قدیم، کوکب شاهان و مظهر رفعت و قدرت و تکبر و عُجب بوده است ». (همان ۵۵) « بین خورشید و شیر (از جهات متعدّد مثلاً برج اسد) ارتباط است چنان که در پرچم ایران و تاج و کلاه شاهان قدیم منعکس بود ». (همان، ۵۶) صائب با توجه به موارد مذکور و نیز با اشاره به عروج حضرت عیسی (ع) به فلک چهارم که منزلگاه خورشید است،

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۲۳۱۱۱

نتیجه می‌گیرد که می‌توان با تواضع و فروتنی، مثل ذرهٔ ناچیز و بی‌مقدار، به خورشید بلند مرتبه پیوست و از همگان برتری یافت. او با استفاده از تلمیح، به شکل زیبایی، پیام خویش را برای مخاطب بیان می‌کند.

نماند بر زمین هر کس به طینت خاکسار آمد      که عیسی از ره افتادگی گردون سوار آمد  
(صائب، ۳ / ۱۵۲۲)

از راه تواضع به فلک رفت مسیحا      با ذره تنزل کن و خورشید مکان باش  
(همان، ۵ / ۲۴۴۶)

از تواضع افسر خورشید زرین گشته است      کم نمی‌گردد فروغ گوهر از افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۳)

بر سر شاهان عالم می‌تواند پا گذاشت      هر که چون خورشید سازد افسر از افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۳)

صائب، ضمن بیان دو ویژگی کلمهٔ «حلقه»: ۱- خمیدگی آن ۲- واسطهٔ ورود شخص به داخل منزل. به این نکتهٔ ظریف اشاره دارد که انسان متواضع، به واسطهٔ تواضع و فروتنی، بسیار عزیز می‌گردد و در دل‌ها راه می‌یابد.

هر که خود را بشکند در دیده‌هایش جا کنند      هر که گردد حلقه، بر رویش در دل وا کنند  
(همان، ۳ / ۱۲۶۹)

«در طب قدیم، مالیدن صندل را با گلاب و کمی کافور بر پیشانی برای رفع درد سر مؤثر می‌دانسته‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۷، ۲ / ۷۹۲) در بیت زیر، صائب، خاکساری را به صندل مانند می‌کند که هر کس از آن بهره‌مند گردد، از دردسر و گرفتاری، رهایی می‌یابد.

خاکساری می‌کند افتادگان را سرفراز      وقت آن کس خوش که این صندل به پیشانی کشید  
(صائب، ۳ / ۱۳۵۵)

در بیت زیر، صائب ابتدا به این نکتهٔ ظریف اشاره می‌کند که محراب، در حالی که خود به دیوار تکیه داده است، تکیه‌گاه مؤمنین می‌گردد و سپس، خاکساری و تواضع را به دیواری

مانند می کند که هر کس با عشق و علاقه به آن روی آورد و تکیه کند، مورد توجه و اقبال همگان واقع می گردد.

میچ از خاکساری سر، که هر کس از سر رغبت به این دیوار پشت خود دهد محراب می گردد  
(همان، ۳ / ۱۳۸۱)

صائب، تواضع را عیش مدام و عشرت روی زمین می داند. او به تواضع که عیشی است فنا ناپذیر، راه یافته است و هر چیز به ظاهر بی ارزش، برایش بسیار ارزشمند است.

ره به عیش بی زوال خاکساری برده ام هر سفالی کاسه چینی است فغفور مرا  
(همان، ۱ / ۷۹)

هر که خود را بشکند در دیده هایش جا کنند هر که گردد حلقه، بر رویش در دل وا کنند  
(همان، ۳ / ۱۲۶۹)

عشرت روی زمین در خاکساری بسته است بیم افتادن نمی باشد ز پا افتاده را  
(همان، ۱ / ۱۰۲)

انسان مغرور، مثل علم و بیرقی است که ایستاده و در معرض آسیب قرار دارد، حال آن که هیچ خطری انسان افتاده و متواضع را تهدید نمی کند و او از خوشی های دنیا بهره مند می گردد.

بی تزلزل نیست هر کس چون علم ایستاده است عشرت روی زمین از مردم افتاده است  
(همان، ۲ / ۵۶۴)

مه عید، اول ماه است که به شکل هلال و خمیده است. صائب، انسان متواضع را از جهت خمیدگی، به هلال ماه تشبیه می کند و با تعبیری کنایی در مصراع دوم، انسان فروتن را، همیشه، کامیاب و سعادتمند می داند.

چون مه عید آن که پیشه ساخت تواضع عیش جهان دستش از رکاب ندارد  
(همان، ۴ / ۲۱۶۱)

صائب، خمیدگی و قوس پل رامی بیند که چگونه با این ویژگی، در برابر هجوم سیل، مقاومت می کند و بر عمر خویش می افزاید. او با بیان این تمثیل، تواضع و فروتنی را موجب تداوم عمر می داند.



بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۲۵۱۱۱

بردباری و تواضع عمر می سازد دراز هر پلی دارد به یاد خویشتن چندین سیل را  
(صائب، ۱ / ۵۸)

شاعر، خاکساری را لباس عافیت و خُلق خوش را که از نشانه های تواضع و فروتنی است موجب سلامت و تندرستی می داند.

خُلق خوش در نوبهار عافیت دارد مرا خاکساری در حصار عافیت دارد مرا  
(صائب، ۱ / ۶۲)

خاکساری سایه را باشد حصار عافیت چرخ نتواند ستم بر مردم افتاده کرد  
(همان، ۳ / ۱۱۷۰)

لباس عافیتی به زخاکساری نیست به این لباسِ سبک از جهان قناعت کن  
(همان، ۶ / ۳۰۷۵)

بلایا و حوادث عالم، چون سیلی سنگین است و تواضع و افتادگی چون سپری است که انسان را از این بلایا حفظ می نماید.

بردباری و تواضع، سپر آفت هاست پل این سیل گرانسنگ خمیدن باشد  
(همان، ۴ / ۱۶۶۹)

صائب، درخت قد برافراشته و نهال خرد و کوچک را می بیند و در صور خیال خویش، انسان مغرور و سرکش را به درختی قد برافراشته تشبیه می کند که از ضربه سنگ و آسیب در امان نیست و انسان فروتن و متواضع را به نهالی مانند می کند که از ضربه سنگ و آسیب و هجوم افراد در امان است. واژه «شکستگی» ایهام تناسب دارد: الف- معنی اصلی: تواضع و فروتنی؛ ب- معنی ایهامی: شکستن و خُردشدن به قرینه هم نشینی با سنگ. همچنین، ترکیب «نهال شکستگی» تشبیه بلیغ اضافی است.

از سرکشی است روزی اشجار، زخم سنگ از سنگ، ایمن است نهال شکستگی

(همان، ۶ / ۳۳۸۲)

بی شک پایه هر تمثیلی، تشبیه است؛ مثل در بیت زیر، مشبه ها در مصراع اول و مشبه به ها در مصراع دوم (مصراع تمثیل) آمده اند. دل (مشبه) به آتشپاره (مشبه به) و خاکساری (مشبه به) به خاکستر (مشبه به) مانند شده است. علاوه بر این، جان بخشی یا تشخیص (لباس داشتن آتشپاره)، مهم ترین ویژگی تمثیل است. صائب می گوید: دل، با خاکساری و تواضع، زنده و شاداب می گردد، همان طوری که پاره آتش در لباس خاکستر، حیات و زندگی می یابد. (وی، به بقا و دوام آتشپاره در لباس خاکستر و زنده دل بودن انسان متواضع اشاره دارد)

گر دل خود زنده خواهی خاکساری پیشه کن  
به ز خاکستر لباسی نیست آتشپاره را  
(همان، ۱ / ۱۰۸)

افتادگی و تواضع بهترین مامن و حصار قدرتمندان و سعادت‌مندان است.

حصاری نیست چون افتادگی ارباب دولت را  
به این وادی کسی کافتد از دولت نمی افتد  
(همان، ۳ / ۱۳۶۹)

صائب، تواضع را به هنگام دولت و قدرت، زینده و ارزشمند می داند.

خاکساری ز بزرگان جهان زینده است  
با زمین، افتادگی از آسمان زینده است  
(همان، ۲ / ۵۸۲)

کلاه بزرگان، انحنايي داشته که به آن، طرف کلاه می گفتند، علاوه بر این به نظر می رسد که بزرگان، کلاه خود را کمی کژ بر سر می نهاده اند و کج گذاشتن کلاه نشانه تبختر و ناز و بزرگی بوده است. «در قدیم مرسوم بود که امرا و ارباب منصب و جاه، قبای چین دار می پوشیدند و نیز، کلاهی مایل به انحنا بر سر می گذاشتند». (شبللی نعمانی، ۱۳۶۸، ۵ / ۵۴)

صوفي سرخوش از این دست که کج کرد کلاه  
به دو جام دگر آشفته شود دستارش  
(حافظ، ۱۳۷۱، ۳۷۵)

صائب با اشاره به موضوع فوق، فروتنی قدرتمندان را می ستاید.

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۲۷۸۸۸

از شکستن می فزاید رتبه طرف کلاه  
سر به پیش انداختن، از سرکشان زینده است  
(صائب، ۲ / ۵۸۲)

«دُرّ یتیم» به معنی مروارید بی نظیر است. در اشعار سبک هندی به «گوهر یتیم» و «گرد یتیمی گوهر»، فراوان اشاره شده است. «گرد یتیمی، کنایه از آبداری و صفای مروارید است». (گلچین معانی، ۱۳۸۱، ۲ / ۲۷۳)

غبار غم به می از جان غم پرور نمی خیزد  
به شستن، از گهر، گرد یتیمی بر نمی خیزد  
(همان، ۲۷۳)

افتادگی و خاکساری، زینت قدرتمندان جهان است همان گونه که آبداری و درخشندگی، اکسیر و کیمیای گوهر شاهانه است.

سرفرازان جهان را خاکساری، زینت است  
گوهر شهوار را گرد یتیمی کیمیاست  
(صائب، ۲ / ۴۷۶)

در دیوان صائب، این مضمون، بارها تکرار شده است.<sup>(۳)</sup>

صائب، در ابیات زیر با توسل به تمثیل، کنایه و اسلوب معادله بر شکست ناپذیری انسان متواضع، تأکید می ورزد.

از شکست ایمن شود هر کس که خود را بشکند  
از گل رعنا خزان سنگدل را رنگ نیست  
(همان، ۲ / ۶)

هر که افتاد، زافتادگی ایمن گردد  
چه کند سیل به دیوار خرابی که مراست  
(همان، ۲ / ۷۱۰)

موج را بین که چگونه با شکستن خویش، بر دریا غلبه می کند. پس تواضع کن تا پیروز شوی.

شده است موج به بحر از شکستگی، غالب  
شکسته باش چو خواهی تو را ظفر بخشند  
(همان، ۴ / ۱۸۹۱)

بر زمین ناورد صائب! پشت ما را هیچ کس  
با زمین تا پشت ما کرد آشنا، افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۳۶)

حضرت علی (ع) می فرماید: « وَ اتَّخِذُوا التَّوَّاضِعَ مُسَلَّحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ اَبْلِيسَ وَ جُنُودَهُ »  
تواضع را سنگر میان خود و دشمنان یعنی ابلیس و سپاهیان‌ش برگزینید. (دشتی، ۱۳۸۶، خطبه  
۲۴ / ۱۹۱، ۲۷۲). صائب، در ابیات زیر، به مضمون خطبه فوق اشاره دارد. او، تواضع را،  
سنگری در مقابل خصم و موجب اقتدار انسان می داند و برای تبیین این دیدگاه، همچنان به  
اسلوب معادله و تمثیل، متوسل شده است.

ما خصم را به زور تواضع کنیم دوست  
بیرون برد زتیر، کجی را کمان ما  
(صائب، ۱۳۸۷، ۱ / ۳۸۱)

چون ماه نو، تواضع، اگر خوی خود کنی  
آفاق را به قدّ دو تا می توان گرفت  
(همان، ۲ / ۱۰۲۹)

از تواضع می توان مغلوب کردن خصم را  
می شود باریک چون سیلاب از پل بگذرد  
(همان، ۳ / ۱۱۵۴)

از سپر انداختن، گل، امن شد از نیش خار  
می کند کوه زبان خصم را، افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۲)

خصم بالا دست را خواهی اگر عاجز کنی  
هیچ فنی نیست صائب! بهتر از افتادگی  
(همان، ۶ / ۳۲۶۳)

امام صادق (ع) می فرماید: « أَصْلُ التَّوَّاضِعِ ذِكْرُ مَنْ جَلَّالِ اللَّهِ وَ هَيْبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ». اصل و اساس  
تواضع، عظمت و بزرگی خدا را به یاد آوردن و خود را ناچیز شمردن است. (مصطفوی  
، ۱۳۶۰، ۲۴۴)

روح تواضع، بندگی و کرنش در برابر خداست، بنابراین انسان متواضع، سرکش و نافرمان  
نیست.

سرکشی در آب و خاک مردم افتاده نیست  
در زمین خاکساری، دانه، وارون می دمد

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۲۹۱۱۱

(صائب، ۳ / ۱۲۰۷)

صائب، تواضع را بنایی فنا ناپذیر می داند.

خاکساری نه بنایی است که ویران گردد

سیل ها عاجز کوتاهی این دیوارند

(همان، ۴ / ۱۶۹۹)

اشخاص متواضع، عالی همت هستند.

باشد عیار همت افتادگان، بلند

شبنم به آفتاب، نظر، باز می شود

(همان، ۴ / ۲۰۵۹)

و سرانجام، تواضع، انسان های سرکش و طغیانگر را به تسلیم وا می دارد.

شعله شد مغلوب خاکستر به اندک فرصتی

سرکشان را زود آرد زیر پا، افتادگی

(همان، ۶ / ۳۲۶۲)

### بخش دوم: تکبر

تکبر و سرکشی، آثار و نتایج زیانبار متعددی دارد. ملا محسن فیض کاشانی، اخلاق رذیله تکبر و

خود بینی را این گونه توصیف می کند: «خود بینی، گیاهی است که دانه آن، کفر و سرزمین آن

، نفاق و آب آن، ستمگری و شاخه هایش، نادانی و برگش، گمراهی و میوه اش، لعنت

خداست». (فیض کاشانی، ۱۳۶۹، ۱۱۸)

صائب، در دیوان خود، برخی از آثار منفی خود بینی را بر می شمارد. وی، زیانبارترین نتایج تکبر؛

یعنی، اسارت، ذلت و نابودی را با تعبیر و مضامین گوناگون و نیز به روش تمثیل و اسلوب معادله،

بیان می کند.

روزگار به گردنکشان و متکبران، فرصت سرکشی و برتری جویی نمی دهد و آنان را نابود می

سازد، همچون داس که اول، خوشه های قد برافراشته را درو می کند. بیت زیر، اسلوب معادله

دارد، اما تمثیل، که بیشتر در مصراع دوم می آید، این بار، در مصراع اول آمده است.

داس، دایم در کمین خوشه های سرکش است

آسمان دارد پی گرد نکشان، شمشیر را

(صائب، ۱۳۸۷، ۱ / ۳۷)

امام علی (ع) می فرماید: « تَكْبَرُ الْمَرْءُ يَضَعُهُ » تکبر مرد، او را بر زمین خواهد زد. (آمدی، ۱۴۲۷/۳۱۷) و نیز می فرماید: « التَّعَزُّزُ بِالتَّكْبِيرِ ذُلٌّ » کسی که بخواهد با تکبر ورزیدن عزیز شود، ذلیل خواهد شد. (همان، ۵۵) صائب، با آوردن تعبیر کنایی « سر به باد دادن »، « طشت از بام زوال بر زمین افتادن » و « نهان شدن در زیر دامن زمین » مضمون « نابودی » و نیز با استفاده از ترکیبات کنایی « باد نخوت گره در دماغ کردن » و « دامن بر زمین کشیدن » مفهوم « تکبر و سرکشی » را اراده کرده و سرانجام این اخلاق رذیله را ذلت و نابودی می داند.

خواهد حباب وار سرت را به باد داد      این باد نخوتی که گره در دماغ توست  
(صائب، ۲ / ۹۵۶)

می افتد در اوج عزت طشتش از بام زوال      بر زمین چون آفتاب آن کس که دامن می کشد  
(همان، ۳ / ۱۲۰۵)

زود خواهد شد نهان در زیر دامن زمین      آن که دامن بر زمین از راه تمکین می کشد  
(همان، ۳ / ۱۲۰۵)

علمای اخلاق، تکبر را به سه بخش تقسیم کرده اند: الف) تکبر در برابر خدا (ب) تکبر در برابر پیامبران (ج) تکبر در برابر خلق خدا. (نراقی، ۱۳۸۸، ۲۸۹)

تکبر در برابر خدا که بدترین نوع تکبر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، این است که انسان ضعیف، ادعای الوهیت کند و نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود، دعوت کند مثل فرعون که گفت: « فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » (النازعات، ۲۴). گفت: منم خدای بزرگ شما. کبریا، منحصر از ذات پروردگار است. « الْكِبْرِيَاءُ وَالْعِظْمَةُ رِدَائِي » (نراقی، ۱۴۱۷، ۱ / ۳۸۶) و این نوع استکبار، سرانجامی جز نابودی ندارد.

ازبال پشه ای رفت بر باد، مغزِ نمرود      از کبر اگر نگویی با کبریا چه باشد؟  
(صائب، ۴ / ۲۱۵۰)

شکل دیگر تکبر در برابر خدا، تکبر ابلیس و پیروان اوست که از اطاعت خداوند، سر باز زدند و تشخیص خود را برتر شمردند.

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۳۱۱۱۱

قسم دوم، تکبر در برابر انبیاء و پیامبران است که در میان امت های پیشین، بسیار دیده شده است. قسم سوم، تکبر در برابر بندگان خداست به گونه ای که شخص، خود را بزرگ تر و برتر از دیگران و دیگران را کوچک و خوار و بی مقدار بشمارد، و حق هیچ صاحب حقی را محترم نشمرد و دائم منتظر باشد تا دیگران برای او عظمت قائل شوند. به نظر صائب، کسانی که در برابر انسان ها، خودبین هستند، هیچ قدر و اعتباری ندارند و روزگار، آنان را بسیار خوار و حقیر می گرداند.

کبر مفروش به مردم که به میزان نظر زود گردد سبک آن کس که بود سنگین تر  
(همان، ۵ / ۲۲۵۸)

مکن گردن کشی با خلق اگر از هوشیارانی که فیل مست گردون چون تو را بسیار مالیده  
(همان، ۶ / ۳۲۰۶)

امام علی (ع) می فرماید: «التَّوَّاضُعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَ التَّكْبَرُ رَأْسُ الْجَهْلِ» فروتنی، اساس خردمندی و تکبر، اساس بی خردی است. (آمدی، ۱۴۲۷/۱۲۴) تکبر، غفلت ساز و وسیله جهل است. غفلت و جهل چون خوابی است که هر چه انسان، بیشتر خود بین و متکبر گردد، غفلت و ناآگاهی او سنگین تر می گردد و نیز خود بینی، دردی بسیار بدتر از ناینایی است.

خواب غفلت شد گران از بس زخود بینی مرا سیل نتواند زجا کندن زسنگینی مرا  
(صائب، ۱۳۸۷، ۱ / ۹۵)

درد خود بینی بُود صد پرده از کوری بتر اختر ارباب بیش را وبال این است و بس  
(همان، ۵ / ۲۳۳۴)

سنگدلی و بی رحمی از نتایج بسیار زیانبار تکبر و خودخواهی است. صائب، قساوت را به «زننگ» مانند می کند. او به رنگ سبز، که به طوطی، زیبایی خاصی می بخشد و طوطی را خود بین می کند، و نیز به سبز بودن و تیرگی «زننگ» اشاره دارد و اظهار می دارد که خودبینی، قساوت را چون زننگ و غباری بر دل می نشاند، صفای دل را می زداید و انسان را سنگدل و بی رحم می سازد. «گلشن» استعاره از دنیا است.

تا درین گلشن پر و بالم چو طوطی سبز شد غوطه در زنگ قساوت داد خود بینی مرا  
(همان، ۱ / ۹۵)

صائب، به قدرتمندان هشدار می دهد که به قدرت و اقبال خویش ننازند، زیرا قدرت، بسیار ناپایدار و زود گذراست و خودبینی، انسان را از سعادت حقیقی، محروم می سازد.

باد نخوت در کلاه سرفرازان جهان چون هوا یک لحظه افزون در حبابی بیش نیست  
(همان، ۲ / ۶۴۳)

مده ره در حریم مغز خود زنهار نخوت را کز این باد مخالف کشتی دولت خطر دارد  
(همان، ۳ / ۱۴۱۷)

صائب، وجودشخص خودبین را به کشتی ای مانند می کند که پیوسته، گرفتار سختی ها و نامایمات است و هرگز به آسایش و سلامت، دست نخواهد یافت.

کشتی خود بین نمی آید سلامت بر کنار جوهر آینه را موج خطر باید گرفت  
(همان، ۲ / ۶۸۹)

بیت زیر به تکبر انسان در برابر خدا و پیامبران اشاره دارد. چنین انسانی به دلیل عدم اطاعت از خدا و پیامبران، خود را از سعادت های حقیقی دنیا محروم نموده و متعاقب آن، توشه ای برای آخرت خود ذخیره نساخته و دست خالی از دنیا می رود.

که داد در سر خود جای، باد نخوت را؟ که دست خالی ازین بحر چون حباب نرفت  
(همان، ۲ / ۹۰۵)

خداوند می فرماید: «أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (الزمر، ۷۲) از هر در به دوزخ داخل شوید و در آن عذاب جاویدان بمانید که متکبران را بسیار بد منزلگاهی است.

انسان متکبر، بهشت و حیات جاوید را درک نخواهد کرد. درایات زیر، صائب، به نوشنده آب حیات یعنی خضر و جاودانه شدن او تلمیح دارد.

خود بینی از حیات ابد سنگ راه توست از آب خضر، آینه سد سکندرست



بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۳۳۱۱۱

(صائب، ۲ / ۹۲۵)

تا کسی نشکند آینه‌ی خود بینی را / آب، چون خضر ز سر چشمه حیوان نخورد  
(همان، ۴ / ۱۶۳۲)

صائب، در ابیات زیر، ضمن اشاره به قدرت اسکندر و ساختن آینه و فرمان نصب آن بر فراز مناره اسکندریه، آنچه را که سبب محرومیت اسکندر از دست یابی به آب حیات شده است، خود بینی می‌داند. صائب، بدین گونه، انسان را از داشتن صفت رذیله خودبینی، منع می‌کند.

خود بین مشو کز آبِ روان بخشِ زندگی / آینه در به روی سکندر برآورد  
(همان، ۴ / ۱۹۵۹)

شد سکندر را ز وصل آب، خود بینی حجاب / تشنه آینه چون آبِ روان، ما همچنان  
(همان، ۶ / ۲۹۰۴)

قسمت خود بین نمی‌گردد زلال زندگی / ای سکندر سنگ بر آینه می‌باید زدن  
(همان، ۶ / ۲۹۲۹)

ز آب زندگی ظلمت بود رزقت چو اسکندر / ز خود بینی تو تا آینه در پیش نظر داری  
(همان، ۶ / ۳۲۹۲)

تکبر، بزرگ‌ترین گناهان است. خداوند می‌فرماید: «وَاذْقُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۳۴) و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنی همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید.

بدین گونه، تکبر، نخستین گناه گردید و شیطان متکبر، از فرقه کافران شد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الذُّنُوبِ» از تکبر بر حذر باش زیرا که تکبر، بزرگ‌ترین گناهان است. (آمدی، ۱۴۲۷، ۱۶۶)

نمی‌داند گناهی نیست بالاتر از خود بینی / غلط بینی که خود را از گناهان پاک می‌داند  
(صائب، ۳ / ۱۵۲۸)

مستکبران به خاطر کبری که در سینه‌هایشان دارند، با خداوند در جدال هستند. قرآن کریم، علت مجادله ایشان را با خداوند، کبر معرفی می‌کند. (المؤمن، ۵۶)

کبر و بزرگی، مخصوص خداوند است. قرآن کریم می فرماید: «وَكُلُّ الْكِبْرِيَاءِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الجاثیه، ۳۷) و مقام جلال و کبریایی در آسمان ها و زمین، مخصوص اوست و او، خدای مقتدر حکیم است.

خداوند می فرماید: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ» (الصفات، ۳۵). آن ها بودند که چون «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، کلمه توحید بر ایشان گفته می شد (از قبول توحید) سرکشی می کردند. یکی از ویژگی های مهم مستکبران، اعراض از حق است. دین به هر صورت به آن ها ابلاغ شود روی می گردانند و از هر چه که با هوای نفس آن ها سازگاری نداشته باشد، اعراض می کنند. (الاسراء، ۸۳؛ لقمان، ۷؛ المومنون، ۶۶ و ۶۷؛ الاعراف، ۸۸). مضمون آیات مذکور، در ابیات زیر مشهود است.

پای خوابیده مُحال است به معراج رسد	چشم خودبین چه خیال است خدایین گردد (صائب، ۴ / ۱۵۸۵)
گر طمع داری که صائب! از خدا بینان شوی	خود پسند و خود نما و خود سرو خودبین مباش (همان، ۵ / ۲۳۵۵)
به یک نظر نتوان دید خلق و خالق را	پوش دیده خود بینی و خدایین باش (همان، ۵ / ۲۴۱۱)
نتوان مرا به دیده خود بین تمام دید	خود را برون در بگذار و مرا بین (همان، ۶ / ۳۱۱۴)
خودبینی از نظاره جانان حجاب توست	چشم از خودی پوش [و] رخ یار را بین (همان، ۶ / ۳۱۱۴)
برون آی از خودی تادیده ات حق بین شود صائب!	که خودبینی نگرده جمع هرگز با خدایینی (همان، ۶ / ۳۳۰۵)
از خودی چشم پوشان اگر اهل دینی	که خدایین نشود دیده هر خود بینی (همان، ۶ / ۳۳۳۴)

بررسی و تحلیل مضامین اخلاقی «تواضع و تکبر» در دیوان صائب تبریزی ۳۵۱۱۱

انسان، اشرف مخلوقات است اما وقتی که دچار کبر می گردد، خود را برتر می داند و ارزیابی درست از خود و از کار خود ندارد و شرافت و حقیقت وجودی خود را از دست می دهد. امام

علی (ع) می فرماید: « آفَةُ الشَّرَفِ الْكَبِيرُ » تکبر، آفت شرافت است. (آمدی، ۱۴۲۷، ۲۷۸)

بگذرد از مردم خودبین که کند خود را گم هر که آینه از این آینه داران گیرد

(صائب، ۴ / ۱۶۳۵)

و سرانجام، به نظر صائب، کسانی که خودبین هستند، خود، اعتباری ندارند و به کمال

نمی رسند، مثل حباب که تا هنگامی که حباب است، بی ارزش است و به دریا نمی پیوندد.

نخوت از مغز برون کن که حباب از دریا تا بود در سرش این باد، جدا می باشد

(همان، ۴ / ۱۶۷۳)

## نتایج مقاله

ارزش های اخلاقی در متون ادب فارسی همواره مورد توجه شاعران بزرگ فارسی زبان از قبیل فردوسی، ناصر خسرو، سعدی، حافظ، عطار، صائب تبریزی، پروین اعتصامی و نظایر آن ها بوده است.

صائب تبریزی، این شاعر نکته سنج، موضوعات اخلاقی فراوانی از قبیل تکبر و تواضع، حرص و قناعت، سخاوت، عیب جویی و عیب پوشی، کذب و صدق، حُبّ جاه، گمنامی و بی اعتباری، طول امل، خلوت و عزلت و ... را در دیوان خود (بالغ بر ۳۵۰۰ بیت) آورده است که از این تعداد، حداقل ۱۱۰ بیت، به صفت پسندیده «تواضع و فروتنی» و ۴۰ بیت، به صفت نکوهیده «تکبر و خودبینی» اختصاص دارد. صفت پسندیده «تواضع» در نظر صائب، به اندازه ای مهم و در خور توجه است که سه غزل خود (جلد ۶، غزل های شماره ۶۷۱۶، ۶۷۱۷ و ۶۷۱۸ در صفحات ۳۲۶۲ و ۳۲۶۳) را که مجموع ۳۸ بیت است، به طور کامل با ردیف «افتادگی» آورده است. از آن جایی که این مقاله، مستخرج از پایان نامه نگارنده است، مطالعه کامل دیوان صائب و تفکیک موضوعی ابیات مبتنی بر فضایل و رذایل اخلاقی، مبنای محاسبه و ارائه اعداد و ارقام مذکور است.

صائب، با استفاده از انواع علوم بلاغی و تمثیلات زیبا و نیز با استناد به آیات، احادیث و روایات، بیان می دارد که «تواضع و فروتنی» موجب کمال حقیقی، اقتدار، سرفرازی، سلامت و سعادت انسان می گردد و صفت مقابل آن یعنی «تکبر و خود بینی»، انسان را اسیر، خوار، غافل، سنگدل، کوتاه اندیش، مطرود، بی خبر از حقیقت و جودی خویش و ناتوان از درک و شناخت خداوند می سازد و نیز «تکبر و خود بینی» را بالاترین گناهان می شمارد. با توجه به مطالب فوق می توان نتیجه گرفت که صائب، شاعری است که به اخلاقیات، توجه داشته و ضمن نکوهش رذایل اخلاقی، به انسان ها توصیه می کند تا با عمل به فضایل اخلاقی، به جایگاه حقیقی خویش، دست یافته و سعادت خود و جامعه خویش را تضمین نمایند.

## پی نوشت ها

۱- تعاریف اصطلاحی متعددی برای اخلاق بیان شده است که جمع دقیق آن، ممکن نیست اما می توان اخلاق را در اصطلاح دانشمندان اسلامی به گونه ای جمع بندی کرد که نسبت، جامع

بین آنها باشد و آن عبارت است از: اخلاق، ملکه ای است همیشگی، ثابت و راسخ در نفس آدمی که رفتارهایی متناسب با آن به آسانی از او بروز می کند. پس اگر حالتی موقتی در انسان پیدا شود و عملی را انجام دهد که مشروط به تحقق شرایط خارجی باشد، آن را اخلاق نمی نامیم بلکه «حالت» می نامیم، مثل کسی که به علت ترس، رودربایستی و یا طمع ورزی، احسان و بخشش نماید. اگر حالت نفسانی ثابت و راسخ، منشأ کارهای نیک و زیبا شود، آن را اخلاق حسنه و خوب و اگر سرچشمه کارهای زشت گردد، آن را اخلاق رذیله و بد می نامیم. علم اخلاق عبارت است از: «علم چگونه زیستن یا علم چگونه باید زیست. اخلاق می خواهد به انسان پاسخ بدهد که زندگی نیک برای انسان از آن جهت که انسان است کدام است؟ فعل اخلاقی آن است که کاری که انسان انجام می دهد باید با ارزش، مقدس و متعالی باشد». (مطهری، ۱۳۷۶، ۲/ ۱۹۰ و ۱۹۱)

۲- اصطلاح «ادبیات تعلیمی» از بدو پیدایش به دو معنای خاص و عام به کار رفته است. در گذشته، معنای خاص آن بیشتر مورد توجه بوده است، اما بعدها معنای عام آن اهمیت فوق العاده ای یافت.

الف ادبیات تعلیمی در معنای خاص خود شامل دستورالعمل هایی بوده که به آموزش یک فن یا هنر خاص اختصاص داشته است. قدیمی ترین نمونه از این دست، شعری از هسیود یونانی (قرن هشتم قبل از میلاد) است که تجربه های خود را در کشاورزی به برادر خود می آموزد. ویرژیل شاعر رومی نیز منظومه ای دارد که موضوع آن چگونگی اداره مزرعه و نگهداری از آن است. این نوع ادبیات در زبان فارسی نیز نمونه هایی دارد از جمله: «نصاب الصبیان» ابونصر فراهی در لغت، دانشنامه میسری در داروشناسی و طب.

ب- در معنای عام به آثاری گفته می شود که موضوع آن مسائل اخلاقی، عرفانی، مذهبی، اجتماعی، پند و اندرز، حکمت و ... است.

۳- صائب، افتادگی و خاکساری را زینت قدرتمندان جهان می داند و این مضمون را، مکرر آورده است.

افتادگی برون نرود از سرشت ما (صائب، ۱/ ۳۶۸)	چون آفتاب، اگر سر ما بگذرد ز چرخ
تا چوماه نو تو را گردون کند از زر، رکاب (همان، ۱/ ۴۲۲)	در بلندی با فروستان تواضع پیشه کن
این سفالی است که در مجلس فغفور خوش است (همان، ۲/ ۷۳۰)	خاکساری زبزرگان جهان زینده است
نیست عیبی گر بود شمشیر گوهر دار، کج (همان، ۲/ ۱۱۱۰)	از تواضع کم نگردد رتبه گردنکشان
که برگ از ابرو باران، ریشه از گل تازه می گردد (همان، ۳/ ۱۳۹۸)	مده از دست با گردن فرازی، خاکساری را
که از راه تنزل، قطره، گوهر می تواند شد (همان، ۳/ ۱۴۹۱)	مشو ز افتادگی غافل، سرت بر ابر اگر ساید
تواضع با فقیران، نقص در دولت نمی باشد (همان، ۳/ ۱۵۱۵)	زدست خود سلیمان داد پای تخت، موران را
از زبردستان عالم، خوشنما افتادگی (همان، ۶/ ۳۲۶۳)	بگذرد از تقصیر دشمن چون شدی غالب، که هست

## کتابشناسی

### قرآن کریم

آمدی، عبدالواحد. (۱۴۲۷). غررالحکم و دُرر الکَلِم، قم: تصحیح مهدی رجایی، انتشارات دارالکتاب الاسلامی.

اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۵۵). جام جهان بین، توس.

انوری، حسن. (۱۳۷۰). مقدمه گزیده اشعار صائب تبریزی، انتخاب و شرح جعفر شعار و زین العابدین مؤتمن، تهران: نشر بنیاد.

حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۷۱). دیوان اشعار، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.

حلبی، علی اصغر. (۱۳۸۱). ترجمه و تصحیح تهذیب الاخلاق ابن مسکویه رازی، تهران: اساطیر.

دریاگشت، محمد رسول. (۱۳۷۱). صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.

دشتی، علی. (۱۳۸۶). ترجمه نهج البلاغه، تهران: پیام عدالت.

همو. (۱۳۵۵). نگاهی به صائب، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۵). بوستان، شرح محمد خزائلی، تهران: جاویدان.

همو. (۱۳۶۶). کلیات سعدی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، ۲ جلدی، انتشارات فردوسی.

صائب تبریزی، محمد علی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۴). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، تهران: فردوس.

طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۷). اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.

فانی کشمیری، محسن. (۱۳۶۱). اخلاق عالم آرا «اخلاق محسنی»، تصحیح خ جاویدی، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

فیض کاشانی، محسن. (۱۳۶۹). اخلاق حسنه، ترجمه محمد باقر ساعدی، تهران: انتشارات پیام آزادی.

گلچین معانی، احمد. (۱۳۸۱). فرهنگ اشعار صائب، دو جلدی، تهران: امیر کبیر.

مجتبوی، سیدجلال الدین. (۱۳۶۶). علم اخلاق اسلامی، چهار جلدی، ترجمه جامع السعادات نراقی، تهران: حکمت.

محمدی، محمد حسین. (۱۳۷۴). بیگانه مثل معنی، نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی، تهران: میترا.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). مصباح الشریعه، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، قم: انتشارات صدرا.

نراقی، محمد مهدی. (۱۴۱۷). جامع السعادات، قم: دارالتفسیر.

نراقی، ملا احمد. (۱۳۸۸). معراج السعاده، مشهد: بارش.

نعمانی هندی، شبلی. (۱۳۶۸). شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ۵ جلدی، ترجمه سید محمد

تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.